

# خاطره‌های ادبی

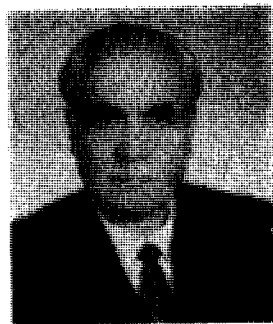
## ادیب پیشاوری



تصویر ادیب پیشاوری است روی چوب  
و توسط کمال الملک تهیه شده‌است .

چون سخن از ادیب پیشاوری بمیان آمد،  
بجاست که سخنی چند درباره ایشان که میتوان  
گفت بقیة الماضین بودند و قدرشان مجهول‌مانده  
است گفته شود .

سید احمد رضوی فرزند سید شهاب الدین  
مشهور به سید شاه بابا که نسبش در سیر وسلوک  
به شیخ شهاب الدین سهروردی میرسد در اراضی  
سرحدی بین پیشاور و افغانستان بدنیا آمده‌است  
و در خریدی او را در همانجا بمکتب خانهای  
سپردند .



پارسای تویرسانی



ادیب پیشاوری در بستر بیماری استودر کنار او آقای حبیب‌الله عین‌الملک (هویدا) - وقیبه‌زاده نشسته‌اند

که یادش روان شاد مینوی در  
چو مه گشت تو ماهیانه شمرد  
بدانش بود زنده جان و روان

بهنگام خریدیم فرخ پدر  
یک پرهیز پارسایم سپرد  
چنان چونکه تن زنده گردد بجان

پس آموزگارت مسیحای تست دم پاکش افسون احیای تست

ادیب در همان پیشاور به تحصیل مشغول بود که در اثر اشغال هندوستان بوسیله انگلیس ها اختلال در امنیت آن سامان ایجاد شد و مردم بمبارزه و یا بقول خودشان بجهاد کمر بستند و در جدال اهالی با سربازان خارجی پدر و اعمام و غالب بستگان ادیب بقتل رسیدند و عرصه اقامت پایشان تنگ آمد و بسوی کابل و غزنه رهسپار شد و در غزنین دو سال توقف کرد در این مدت محل سکنای ادیب در آرامگاه حکیم سنائی غزنوی بود و نزد ملاسعد الدین غزنوی که در جمیع فنون ادب و حکمت استاد بود به تلمذ پرداخت سپس به تربیت جام آمد و بیش از سالی در جوار شیخ جام اقامت کرد و همانگونه که خود گفته

اگر چه جهان چون شب تار بود بدین دیده من که بیدار بود

نشد خفته چشم بتاریک شب - نه بستم ز تلقین و تکرار لب ، همواره بآموختن و به تکمیل آنچه آموخته بود می پرداخت و پس از آن بشهر مشهد آمد و نزد شیخ عبدالرحمن مدرس مولف تاریخ خراسان و ملا غلامحسین شیخ الاسلام حکمت و ریاضی خواند و در اثر حدت ذهن و قوت حافظه در علوم عقلیه بهمکان برتری یافت سپس بخت فرخنده اش عنان به سبزوار کشید و از محضر خاتم الحکماء حاجی ملاهادی سبزواری که محضرش مجمع طلاب علوم عقلیه بود استفاضه کرد و پس از رحلت حاجی سبزواری که در ۱۲۹۰ قمری هجری اتفاق افتاد ادیب بمشهد بازگشت و بساط افاده و اضافه گسترده و چون پنج شش تن از دانشمندان آن ایام خراسان به ادیب شهرت داشتند استاد مورد بحث ما ، به ادیب هندی شهرت یافت در آن اوقات میرزا سعیدخان گرمردی وزیر امور خارجه که به نیابت تولیت آستانه مقدسه رضوی منصوب شده بود به ادیب ارادت می ورزید و بر حسب تقاضای ایشان ادیب بطهران رهسپار شد و بتوصیه میرزا سعیدخان به منزل میرزا محمدخان قوام الدوله وارد شد و آنمرد تازنده بود با اعزاز و اکرام ادیب را میزبانی همی کرد در این هنگام انجمن شعرائی در تهران هر هفته در خانه سید محمد بقاشرف المعالی پدرا آقای امیرشرفی بدر «شاعر و خوشنویس قرن سیزدهم تشکیل میشد و ادیب نیز در این انجمن شرکت میکرد و حضور ایشان در این انجمن موجب شد که شخصیت های ممتازی نیز در آن انجمن حضور یابند و از محضر پر فیض ادیب بهره مند گردند .

پس از درگذشت سید محمد بقاء این انجمن هر هفته در منزل یکی از آن شخصیت ها تشکیل میگردد و رجال سیاسی آن ایام که غالباً رجال علمی و ادبی نیز بشمار میامدند کرد اگر استاد حلقه میزدند و بمباحثات علمی و ادبی سرگرم میشدند و چنانکه گفته شد

این انجمن بانجمن ادیب مشهور گشت .

شادروان علی عبدالرسولی که از مصاحبان ادیب بودند و قسمی از اشعار ادیب را بخط زیبایی خویش نوشته و پس از درگذشت ادیب چند قصیده و غزل ادیب را بانضمام ترجمه حالی چاپ نموده‌اند تادبیخ تولد ادیب را ۱۲۶۰ قمری هجری نوشته‌اند که طبق نوشته عبدالرسولی در حدود هشتاد سال زندگی میکرده است ولی حکایتی، شیخ الملك اورنگ می‌گفتند که طبق آن حکایت یا روایت ادیب بیش از یکصد سال عمر کرده است .

مرحوم ادیب در بلوای پیشاور ( ۱ ) جهاد کرده بود و يك روز که با حضور ادیب طبق معمول مجالس خود مانسی ، سخن از سن و سال بمیان آمد مرحوم موتمن الملك پیرنیا که بسیار سنجیده و کوتاه سخن می‌گفتند ، دستور داد کتاب تاریخ بلوای هند را آوردند و پس از دقت در آن کتاب که تاریخ شورش پیشاور را ۱۲۷۴ ثبت کرده بود ، سر بلند کرد و گفت ( آقا بیش از یکصد سال از سن مبارکشان میگذرد ) .

مطلبی نیز خود ادیب راجع به طول عمر می‌گفتند که نقل آن بی‌مناسبت نیست : در جوانی مردی را در طبرس خراسان دیده بودند که حکایت کرده بود : من در جوانی در کاروانسرای شاه عباسی ، عباس آباد سبزوار ، کاروانسرا دار بودم یکشب سرد زمستانی که در روی سکوی راهرو کاروانسرا با شاگردم در زیر کرسی نشسته بودیم و يك در بزرگ کاروانسرا برای راهنمایی مسافران باز بود ، مرد کوتاه قدی با اسبش وارد شد و بدون تامل پرسید نان دارید ، گفتم بله ، گفت روغن هم دارید گفتم بله دستور داد قدری روغن داغ کردیم و یانان در پیش رویش گذاشتیم و از طرفی شاگردم به تیمار اسب او مشغول شد ، آنمرد نان را در روغن ترد کرد و پرسید شیرینی هم دارید قدری شکر سرخ برایش آوردیم و بروی آن ترد ریخت و با دست خورد در همین اوقات شاگردم اسب را جوداده و تیمار کرده بود و در راهرو آورد آنمرد پا در رکاب گذاشت و همین که به پشت زین نشست ، دست در جیب کرد و چند سکه طلا به پیش من انداخت و براه افتاد و گفت وقتی قشون آمد بگو نادر از این جا رفت من و شاگردم با شنیدن نام نادر غش کردیم و پس از ساعتی بهوش آمدیم ، ادیب می‌گفت آن سال که من این حکایت را از دهن آن مرد پیر شنیدم و حساب تقریبی کردم او پیش از یکصد و پنجاه سال عمر کرده بود : آنچه مورد توجه است این است که از دوران عمر خواه کوتاه و خواه در از چه بهره‌ای ببرند و برسانند و در مورد ادیب باید گفت که او دقیقه‌ای از عمر خویش را بیهوده بسر نبرد ، و اگر سوانح

آغاز زندگی ، روح او را آزرده نمی ساخت و از دیدن آن شادانتنگ حوصله نمیشد مردم و کشور ما بیش از این از پرتو وجود ایشان بهره مند میشدند ، ادیب از گرفتاری مردم هندوستان بدست انگلیس ها و از قتل عامی که در مسقط الراس او شده بود تا پایان عمر اندوهگین بود و هر وقت از آن سخن میگفت ، چون به نیمه داستان میرسید و میگفت در مهتاب شبی مادرم که نزدیکانش بقتل رسیده بودند مرا تکلیف کرد که فرار کنم و من تردید داشتم ناگهان موی سفیدش را بروی دستش انداخت و گفت تو را بحتی که من بر تو دارم فرار کن و جان خود را نجات بخش . ادیب ده ها بار این داستان را باز گفت و چون به حکایت تودیع با مادرش میرسید بغض گلویش را میفشرد و خاموش میشد و از خطا و اشتباهاتی که فتحعلی شاه و اعقابش در بستن پیمان با انگلیس ها مبنی بر اینکه در همان موقع که مسلمانها با انگلیس جنگ میکردند پولی گرفتند و قشونی در مرز افغان متمرکز کردند که با نیروی افغان گلادیز باشند رنج میبرد (۲) اشعاری که بزبان عربی در رثاء شیخ فضل الله نودی گفته و در سنگ نبشته گور شیخ فضل الله در قم چند بیت از آن نثر شده (۳) در اثر شهری بوده است که میگفتند انگلیسها حامی مشروطه یا طراح مشروطه بوده اند . بیاعتنائی ادیب بهمه کس و بهمه چیز تا آنجا که در دوران عمر ، آشیانه ای از خود نداشت و بغول خودش مانند عیسی ابن مریم چاشت و شامش معلوم نبود بیشتر معلول پیش آمدهای ناگوار آغاز عمرش بود .

خرد چیره بر آرزو داشتم	جهان را بکم مایه بگذاشتم
چو هر داشته کرد باید یله	من ایدون گمانم همه داشتم
چو تخم امل بار رنج آورد	نه ورزیده ام این تخم و نه کاشتم
سپردم چو فرزند مریم جهان	نه شام مهیا و نه چاشتم
ازیراست کاندر صف قدسیان	درخشان یکی پرچم افراشتم

با این حال نباید تصور کرد که او عمری را به باطل گذرانده است او در تمام عمر . به تعلیم و تعلم پرداخت ، برای نخستین بار باقیمانده تاریخ ابوالفضل بیهقی را با دقت تصحیح و بچاپ رسانیده و اگر این قدم را برنمیداشت این مجلد نیز مانند سایر مجلدات تاریخ بیهقی از میان میرفت . (۴)

منظومه قصیر نامه نیز که از شاهکارهای نظم زمان ماست و همچنین بیش از بیست هزار بیت قصیده و قطعه سروده که با سخنان بزرگان ادب همآنانند است . از ثمرات زندگانی ایشان است .

مرحوم ادیب تعدادی کتاب چاپی و خطی داشت که پس از مرگش . شیخ الملك

اورنگ آن کتابها را به کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار پیش کش کرد و من هنگامی که به نوشتن فهرست آن کتابخانه مشغول بودم متوجه شدم که هفت هشت جلد دستنویس ادیب در آنجاست که شرح براقوال حکما و مشکلات اشعار مشکله شعرای عرب را نوشته و باید گفت: جمع صورت باچنان معنای ژرف می‌نباید جز زسلطانی شگرف بجز آثاری که برشمرديم ادیب اشارات شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا را باثیری محکم ترجمه نموده و رساله‌ای در بیان قضایای بدیهیات اولیه و رساله نقدحاضر بردیوان ناصر نیز از تألیفات ایشان است. و منظومه ناتمام زهره و منوچهر سروده ایرج میرزا را نیز تمام کرده است.

محفوظات ادیب بحدی فراوان بود که توان گفت آنچه خواننده و شنیده بود بخاطر داشت و بقول يك سیاح فرانسوی که خدمت ایشانرا در تهران درك نموده است. «آنچه از راست بچپ نوشته میشود او میداند» علامه میرزا محمدخان قزوینی در باره ادیب و حافظه قوی و وسعت معلوماتش می‌نویسد.

«من از ملاحظه حافظه، ادیب بیاد حماد راویه می‌افتادم که در کتب ادیبه درباره وی نوشته‌اند که فقط از شعرای جاهلین بحد هر يك از حروف معجم صد قصیده طویل‌سواى مقطعات از حفظ داشت تا چه رسد به شعرای اسلامی»

با همه قدرت طبیعی که ادیب در سرودن شعر فارسی و عربی داشت آنچنان در علوم عقلی و نقلی بلندمرتبه بود که بشاعری شهرت نداشت و در حقیقت شاعری دون سایر فضائل ایشان بود و قتی قصیده چهار صدبیتی به مطلع «گربدانتش در نهاد خویش پورا بنگری - و اتم کاندنر نیاز خویش ریبی ناوری انتشار یافت» (۵) ملك‌الشعراء صبوری از مشهد، قصیده‌ای در توصیف شاعری ادیب سرود و بتهران فرستاد و سید محمد بقا دريك قصیده پنجاه و پنج بیتی ملك‌الشعراء صبوری را نکوهش کرد که چرا ادیب را بشاعری ستوده و چند بیت آن بقول آقای فرامرزی برای ثبت تاریخ نقل می‌شود.

نسبت میری روا نبود به شعر و شاعری

کز سخن ستوار دارد حجت پیغمبری

او که داندم دین یکسر چه فخر او را بشعر

راز قرآن زو طلب میکن نه‌ژاژ بختری

زاره سلطان رفرف احمد معراج علم

ایکه برسکان ارض از فضل جستی برتری

بالله از معلوم بد قدر تو در این روزگار  
 می نبودی مشتری را جلوه مه را مشتری  
 مر ترا تنهابه شعر اندر ستودن نا رواست  
 و ندرین معنی یکی بیت آورم از انوری  
 عاقلان قانع بهشمر از اهل حکمت کی شوند  
 تا گهر یابند کی مینا خرند از گوهری  
 ذوالفقار حیدری در کار بایسد دائماً  
 که جهان خالی نباشد از جهود خیبری  
 علم تو نبود چو علم دیگران کز بهر شید  
 قیل و قالی افکنی در مجلس و سوری چری  
 باهمین خاموشی و عزلت که کردی زی خویش

بر نقاب صیت اجلال تو کوس سنجری ،

ادیب در ۱۳۰۹ خورشیدی در تهران در گذشت و جنازه او را با تجلیلی تمام در  
 امامزاده عبدالله بخاک سپردند. (۶) آنچنان تجلیلی که چهاروزیر «تیمورتاش اعتمادالدوله  
 قراگوزلو - مؤتمن الملک چهارپایه تابوت او را بدوش گرفتند و ظاهراً بهداز عبدالرحمن  
 جامی که امیرعلی شیرنوائی و سهوزیر دیگر چهارپایه تابوتش را بردوش داشتند اینکار در ایران  
 بیسابقه بوده است.

انجمن ادبی ایران ، مجلس یادبود با شکوهی ترتیب داد که در آغاز شیخالرئیس  
 افسررئیس انجمن ادبی ایران با این جمله آغاز سخن کرد «دبری است که ما در گیتی در  
 مهد ایران چون ادیب فرزندی نزاده و وثوقالدوله نیز مرثیه وماده تاریخی که سروده بود  
 خواند که ایاتی چند از آن مرثیه در این جا می آوریم.

جیب بدیدهان کاین فلك نانجیب

يك در يكتا كه بود ، زيود ما را زجیب

فسطه را كلك او ، سورة تبت بدا

فلسفه ، را فكر او آية امن يجیب

كجاست استاد بلخ-كجاست دانای طوس

كز او روایت كنند رأی مصاب و مصیب

محقق فاریاب كو كه كند در كتاب

زینت هر فصل و باب جمله قال الادیب

مرگه در این روزگار داروی آلام ماست

که نشناسد کسسی از متطب طیب

\*\*\*

چون بشنید این وثوق از پی پاس حقوق

آه بیفزود و گفت حیف و دریغ از ادیب

مجلس یاد بود دیگری نیز در وزارت معارف و اوقاف تشکیل شد که وزیر معارف و اوقاف در آغاز سخن گفت، ماعزای فضیلت را گرفته‌ایم، این مجلس تعزیت دانش و فرهنگ است و عالم علم و ادب شخصیتی از دست داد که بوجود آمدن چون او مشکل و بلکه محال است.

در این مجلس ادیب السلطه سمعی که وزیر کشور بود اشعاری خواند و شیخ‌الملک اورنگ مقداری از اشعار ادیب با ذکر شأن نزول آن اشعار قرائت کردند، که ابتدا این قطعه بود.

وجود من که در این باغ حکم خاری داشت

هزار شکر که این خار پای کس نخلید

چو گل شگفته از آنم در این چمن که دلم

هزار خون جگر خورد و پیرهن ندرید

و در پایان نیز این ابیات را که ادیب از زبان خاک ایران خطاب به ایرانیان سروده خواندند.

خطاب ایران زمین به فرزندان خویش

چگونه ز مهر تودل بگسلم

چو شمع طرازت بر آورده‌ام

فراموشکاری سپاسی مرا

بیمبر مرا قبله تو نمود

سوی من بیاید گرایش کنی

که این رمزها را نیاموختی

توای پروریده بخون دلم

در آغوش نازت بیورده‌ام

نداری زبن هیچ پاس مرا

بهنگام پوزش بگماه سجود

که چون پیش یزدان نیایش کنی

روان را به دوزخ از آن سوختی

۱- بلوای پیشاور بدنیاله قتل علمی بود که نیروهای تیمورشاه در تنگه خیبر کردند و شانزده هزار انگلیسی تلف شدند و عکس العمل این بلوا قتل عام مردم مرزی افغانستان و انتزاع پیشاور از افغانستان و الحاق آن به هندوستان بود.



۲- فتحعلی‌شاه نذر کرده بود که اگر آغا محمدخان بمیرد و سلطنت ایران به او برسد . بیست کرور تومان بمصرف ساختن مساجد برساند بدون این که تأمل کند که این چنین پولی را از کجا و چگونه بدست خواهد آورد و در کجا بمصرف خواهد رسانید ، چون آغامحمد خان در گذشت و پولی هم نداشت یا بقول خودش پول حلالی نداشت تأمل کرد تاقراردادی با انگلیس‌ها بست و ده کرور تومان بعنوان هزینه قشون که باید به افغانستان اعزام دارد گرفت که از این پول حلال!! نزدیک بچهار کرور تومان خرج ساختن مسجد شاه و مسجد سمنان و چند مسجد دیگر نمود (هزینه مسجد شاه تهران طبق صورتی که در دست است یکصد و بیست هزار تومان بوده است) انگلیس‌ها این پول را از آنجهت دادند که قوای افغان که آماده هجوم به هندوستان و راندن انگلیسها از آن سرزمین بودند سمت مغرب با قوای ایران گلادیز شوند و سرگرم باشند .

دبرای اطلاع از چگونگی دخالت فتحعلی‌شاه در قتل آغا محمدخان و جوایزی که بقاتلین داده است به دوستان اسنادی در آرشیو دوست گرامی آقای محمد مهدی موسوی ضبط است استناد شده است.

۳- لازال من فضل اله وجوده جود نفیض علی تراک حمولا

۴- قطعه‌ای نیز در پایان تصحیح در تفریط تاریخ بیهقی فرموده‌اند که به این بیت شروع می‌شد.

خواجه بوالفضل: ای روانت شاد در خرم بهشت

که روانمان زین کراسه هر دم می‌شادان کنی  
۵- این قصیده دوبار تجدید مطلع شده.

و آنچه باشکر کند آبی و با عود آذری

کسرد با من انده ایران و بغداد و هری  
آمد اندر کشور هندوستان سوداگری

کرده پنهان زیر خاکستر به حیلت آذری،

و همه جا از استعمار انگلستان ناله و فریاد کرده است.

۶- محمد فقیه زاده سردابی در امامزاده عبدالله ساخته بود ادیب رادر آنجا بخاک سپردند ، فقیه زاده و برادرش اورنگ نیز در همانجا مدفون شدند.

۷- مرحوم کمال‌الملک غفاری که ارادت خاص به ادیب می‌ورزید تصویر تمام رخ از ادیب کشید که اورنگ آنرا به دکتر تاراچند سفیر دانشمند هند در ایران بمناسبت تجلیلی که از ادیب کردند هدیه نمود و تصویر نیمرخ دیگری کمال‌الملک روی چوب کشیده که متعلق به آقای احمد کمالیان و عکس آن در اینجا آورده شده است.